



جانتن کوی

ترجمه علی صلح‌جو

گفتمان: مبنای زبان‌شناختی و فلسفی

● وقتی گفتمان موضوع خود را معین کند، دیگر هیچ معیاری از خارج نمی‌تواند حقیقت آن را تعیین کند: از نظر فوکو حقیقت گفتمان نوعی تحمیل بدیعی است. ما گفتمان مربوط به جنسیت را می‌پذیریم زیرا بدیل و چاره‌ای جز این نداریم. حقیقت همان خیال نهفته در یک گفتمان موفق است.

است که تا حدودی نتیجه کارهایی است که در رشته‌های گوناگون یا به صورت میان رشته‌ای انجام گرفته و بر اصطلاحات حوزه نقد تأثیر گذاشته است. زبان‌شناسی، فقه‌اللغه، نقد ادبی، تاریخ، روان‌کاوی و جامعه‌شناسی از زمره این رشته‌هاست. گفتمان در واقع ملتقای پژوهش‌های گوناگون درباره ماهیت و کاربرد زبان شده است؛

بیست سال پیش، گفتمان معنایی سنتی برای خود داشت: تشریح منظم یک موضوع به زبان نوشتار یا گفتار، همان چیزی که معمولاً نویسندگانی چون دکارت و ماکیاولی را برای ما تداعی می‌کند. اخیراً این اصطلاح کاربرد بسیار فراوانی یافته و معنای جدیدی به خود گرفته

اما معنای فرانسوی و انگلیسی - امریکایی این کلمه با هم تفاوت دارد.

یکی از انگیزه‌های اصلی در به‌جریان افتادن واژه گفتمان در پژوهش‌های انگلیسی - امریکایی کشف نظامات و محدودیت‌های حاکم بر واحد زبانی بزرگ‌تر از جمله بوده است. معنای این امر آن بود که هدف‌هایی که چامسکی برای زبان‌شناسی در نظر داشت می‌بایست دوباره تعریف شوند. چامسکی به توصیف دانش ما درباره دستوری بودن جمله‌ها اولویت می‌داد، در حالی که در حوزه گفتمان توصیف توانش ارتباطی، توانایی ما برای ترکیب کردن جمله‌ها، مرتبط کردن آن‌ها به موضوع بحث به نحوی منسجم، و این که چه چیز را در چه زمانی بگوییم اهمیت می‌یابند. قرار دادن تعدادی جمله درست و دستوری در کنار هم الزاماً به معنای ایجاد ارتباط درست نیست. چنانچه پرسش «نام شما چیست؟» را با جمله «گاوها زیر پل‌اند» پاسخ دهیم، پاسخ ما از لحاظ دستوری هیچ اشکالی ندارد، اما، در حالت معمولی، پاسخ مناسبی نیست. این پرسش و پاسخ ممکن است در بافت سوررئالیستی یک رمان یا گفتار فرد مبتلا به اسکیزوفرنی موجه باشد، اما گفتمان معمولاً انجام دارد و یکی از هدف‌های تحلیل گفتمان این است که نشان دهد آگاهی از قواعد ربط دادن جمله‌ها به یکدیگر و به بافت برای ایجاد ارتباط مناسب و موفق ضرورت دارد (هلیدی و حسن، ۱۹۷۶).

تعمیل به فهم زبان در بافت واقعی ارتباطی‌اش از مفاهیم اصلی گفتمان در دوران معاصر بوده است. بافت ارتباطی در حوزه‌های گوناگون پژوهشی معنایی متفاوت پیدا کرده است. در فلسفه زبان، نظریه کارگفت [speech act]، که آستین و سرل آن را پروراندند، وارد این تعریف گسترده از گفتمان شده است. نظریه کارگفت، تا حدی، واکنشی است علیه برداشتی نادرست از زبان که پوزیتیویسم منطقی آن را به ارث گذاشته است. در این فلسفه، کاربرد معنادار زبان عبارت است از بر زبان راندن گزاره‌هایی درباره جهان که می‌توان آن‌ها را تأیید یا رد کرد. آستین و به دنبال او سرل گفتند که



استفاده از زبان تنها این نیست که گزاره‌های صادق یا کاذبی درباره جهان بگوییم یا بنویسیم، بلکه استفاده از زبان نشان دادن عمل یا بیان قصد درباره شخص یا حالت را نیز دربر می‌گیرد. فهمیدن معنای یک گفته فقط این نیست که بدانیم آن جمله به چه چیز اشاره می‌کند؛ بلکه، علاوه بر آن، باید از «نیروی»ی موجود در آن نیز آگاه شویم که ممکن است نیرویی مژده‌دهنده، فرمان دهنده، پرسش‌کننده و یا نیروهای دیگری باشند که آستین و سرل آن‌ها را کردار گسفت [illocutionary act] می‌نامند. با این که سازندگان نظریه کارگفت در توضیح این نظریه از مثال‌های ساختگی استفاده می‌کنند، نظریه مزبور در توضیح شرایط لازم برای ارتباط موفق بسیار مفید بوده است، واقعیتی که نه در فلسفه زبان به آن پرداخته شده و نه در دستور زبان چامسکی (سرل، ۱۹۶۹).

به سه حوزه پژوهشی دیگر نیز در اینجا باید اشاره کرد: قوم‌نگاری سخن، تحلیل گفتگو، و زبان‌شناسی کارکردی. اولی، با پروراندن مفاهیمی همچون جامعه زبانی و سبک گفتار، درک ما را از نیروی زبان در حیات اجتماعی بالاتر برده و به خصوص به ما نشان داده است که زبان چگونه می‌تواند در تعیین هویت اجتماعی و تفاوت اجتماعی یاری‌دهنده باشد (گامپرز و هایمز، ۱۹۷۲). عناصر تشکیل‌دهنده گفتگو، تشخیص نوبت سخن گفتن در گفتگو، و این که چه کسی موضوع گفتگو را راهبری می‌کند مباحثی است که در تحلیل گفتگو به آنها می‌پردازند تا نظامات و محدودیت‌های حاکم بر گفتگوها را تعیین کنند (کولتھارد، ۱۹۷۷؛ کولتھارد و مونتگمری، ۱۹۸۱). هلیدی، نماینده اصلی زبان‌شناسی کارکردی، نیز فرض بنیادی این شاخه از زبان‌شناسی را خیلی خوب توضیح می‌دهد: «شکل خاصی که یک دستور زبان به خود می‌گیرد رابطه بسیار نزدیکی با نیازهای اجتماعی و شخصی دارد که آن زبان باید آن‌ها را برآورده کند.» با در نظر گرفتن این امر که زبان به ما اجازه می‌دهد که گزاره‌ای واحد را به صورت‌های گوناگون بیان کنیم. مثلاً، «جان مری را برد» و «مری را جان برد». زبان‌شناسی کارکردی به دنبال

● قرار دادن تعدادی جمله درست و دستوری در کنار هم الزاماً به معنای ایجاد ارتباط درست نیست

مقولات متنوع، هرچند ناپایدار، عرضه کرده است که در تحلیل مقاصد و اعمال گفتاری نهفته در راهبردهای بلاغی ادبیات می‌توان از آن‌ها استفاده کرد (اوهمن، ۱۹۷۱). در سطح دیگر، تحلیل گفتمان مدل یکپارچه‌ای برای خود ادبیات عرضه کرده است، مدلی که در آن آثار ادبی دیگر نه همچون اشیای مقدس و بی‌ارتباط با دنیای قصد و تأثیر، بلکه عملی ارتباطی بین نویسنده و خواننده تلقی می‌شود که عوامل اجتماعی در آن نقش تعیین‌کننده دارند و از این لحاظ هیچ تفاوتی با سایر امور ارتباطی ندارند (فالر، ۱۹۸۱).

از چشم‌اندازی دیگر، گفتمان واژه بنیادی نوشته‌های میشل فوکو، فیلسوف و مورخ فرانسوی، است. جایگاه گفتمان در آثار خود فوکو را، به‌طور سردستی، می‌توان با توجه به دو حوزه درهم تنیده توصیف کرد. اولی گفتمان را پدیده‌ای تاریخی می‌داند و این همان مفهومی است که در بخش عمده‌ای از آثار انگلیسی - امریکایی به حاشیه رانده شده است. فوکو برای گفتمان یا زبان به نظریه عمومی قابل نیست، بلکه به این معتقد است که گفتمان یا «اعمال گفتمانی» [discursive practice] گوناگونی وجود دارند که تنها باید در زمینه‌ای تاریخی آن‌ها را توصیف کرد. اعمال گفتمانی نظامات معینی از بیاناتند که بعداً چیزی را - خواه جنسیت باشد یا دیوانگی و خواه جنایت باشد یا اقتصاد - تعریف خواهند کرد و مجموعه‌ای از مفاهیم عرضه خواهند داشت که به کمک آن‌ها می‌توان آن پدیده‌ها را تحلیل کرد، محدوده‌ای برایشان در نظر گرفت که در آن برخی چیزها را می‌توان و برخی دیگر را نمی‌توان درباره آن‌ها گفت، و تعیین کرد که چه کسی می‌تواند و چه کسی نمی‌تواند در این باره سخن گوید. اما نظاماتی که عمل گفتمانی را می‌سازند نباید با انسجام منطقی

عاملی است که تعیین می‌کند چه وقت هریک از جمله‌های فوق را باید به کار برد. مسئله تعیین در اینجا پیچیده است: این که ما کدامیک از صورت‌های دستوری فوق را برمی‌گزینیم تا حدی به بافت بلافصل سخن مربوط است، اما بافت‌های دیگری همچون قدرت و سیاست نیز در اطراف و اعماق این قضیه درکارند.

زبان‌شناسی کارکردی ما را در برابر فعل و انفعالات ایدئولوژی در زبان، خواه زبان روزمره و خواه ادبیات، حساس می‌کند. برای مثال، می‌توان به نقش اسمیدن [nominalization] و شخصیت‌بخشی [personification] در زبان اشاره کرد. هنگامی که می‌گوییم یا می‌نویسیم «امروز بازار بورس اوراق بهادار روز خوبی داشت» با شخصیت‌بخشیدن به بازار بورس در واقع قصد داریم سودبرنده را مطرح نکنیم؛ برای پی بردن به این معنی می‌توان جمله فوق را با جمله زیر، که تجلی دیگری از همان معنی است، مقایسه کرد: «امروز تعدادی از سفته‌بازان و دلالان پول هنگفتی به جیب زدند.» زبان‌شناسی کارکردی، تحلیل گفتگو، و قوم‌نگاری سخن نه تنها فهم ما را درباره بافت اجتماعی حاکم بر ارتباط غنی‌تر کرده‌اند، بلکه ظرفیتی مهم و مؤثر به تحلیل گفتمان بخشیده‌اند. این پژوهش‌ها نشان دادند زبان عرصه نمود نابرابری‌های مربوط به قدرت و مقام و میدان مبارزه با آن‌هاست (هلیدی، ۱۹۷۸؛ فالر، حاج، کرس و ترو، ۱۹۷۹).

کارهای مذکور در مطالعه ادبیات تأثیر زیادی کرد. در یک سطح، ظریف‌تر شدن تحلیل زبان گفتار شیوه‌های نوینی برای خواندن زبان ادبی به‌طور دقیق ایجاد کرد. کارهای انجام شده در زمینه تحلیل گفتگو ما را قادر ساخته است که توصیف دقیق و موشکافانه‌تری از گفتگوهایی که در نمایشنامه‌ها صورت می‌گیرد به دست دهیم (پرتون، ۱۹۸۰). نظریه کارگفت مجموعه‌ای از

● این پژوهش‌ها نشان دادند زبان عرضه نمود نابرابری‌های مربوط به قدرت و مقام و میدان مبارزه با آنهاست

است تاریخاً گذرا باشد.

انتقاد فوکو از برداشت مبتنی بر عقل سلیم ما از مؤلف، با مؤلفه مهم دیگری از مفهوم گفتمان در نزد او همخوانی دارد. از دید فوکو، گفتمان، به‌طور همزمان، هم نافی و هم ناقد فرضی ریشه‌ای و اساسی در برداشت ما از ادبیات و زبان است، فرضی که ادبیات و زبان را فعالیتی بیانی می‌داند، چه به این معنی که عواطف و اندیشه‌های «درون» فرد را بیان می‌کنند، و چه به این معنی که اعمال بیانی، و به خصوص اعمال بیان ادبی، وسیله‌ای است برای تحقق خود. «اعمال گفتمانی» متفاوت در داخل جامعه «موقعیت‌های موضوعی» گوناگونی تدارک می‌بینند که به‌ما اجازه می‌دهند به‌صورتی معین و درباره موضوعاتی معین بنویسیم یا بگوییم. اما این را نمی‌توان با اعمال بیانی یا خود تحقق [self-realization] برابر دانست. عکس قضیه صحت دارد: «گفتمان گشودن شکوهمندانه بیانیه یک تفکر - موضوعی دانستی - نیست، بلکه، برعکس، تمامیتی است که در آن پخش شدن سوژه و ناپیگیری با خودش را می‌توان مشخص کرد» (فوکو، ۱۹۶۹). این توصیف از گفتمان آشکارا خلاف این فرض بنیادی است که ادبیات جایگاه عالی‌ترین استفاده از زبان است. فوکو این را صرفاً اسطوره دیگری می‌داند درباره ادبیات در دوران فرهنگی ما، اسطوره‌ای که می‌توان ردپای آن را در شجره‌شناسی یک خودیت بیانی آرمانی در شکل‌های شعر تغزلی گرفت. ادبیات، در هیئت گفتمان، همان قدر ما را، چه به‌عنوان نویسنده و چه خواننده، بیان می‌کند که برگ‌های درختان به‌هنگام تکان خوردن در باد خود را بیان می‌کنند.

هرچند گفتمان فوکویی دشمن مفهوم سنتی ادبیات است، آثار فوکو را می‌توان همچون معادل نظری نوشته‌های ادبی معاصر خواند که

با نظام‌مند مشتبه شوند. گفتمان یک واقعه تاریخی است، نه تحقق نظامی که از پیش موجود بوده است. تحلیل گفتمان یعنی تحقیق درباره شرایط تاریخی‌ای که آن گفتمان را پدید آورده اما هیچ ضمانتی برای آن نداده است. وقتی گفتمان موضوع خود را معین کند، دیگر هیچ معیاری از خارج نمی‌تواند حقیقت آن را تعیین کند: از نظر فوکو حقیقت گفتمان نوعی تحمیل بدیعی است. ما گفتمان مربوط به جنسیت را می‌پذیریم زیرا بدیل و چاره‌ای جز این نداریم. حقیقت همان خیال نهفته در یک گفتمان موفق است.

حوزه دوم، که به‌همان نگاه فوکو به مفهوم حقیقت مربوط می‌شود، شکی است عمیق به بسیاری از فرض‌های بنیادی مربوط به تاریخ تفکر، نقد ادبی و زبان‌شناسی. در نقد ادبی، فوکو فرض‌های حاکم بر اصطلاحاتی نظیر «سنت» و «مؤلف» را شکافته و نقد کرده است. فوکو می‌گوید سنت ادبی چیزی نیست مگر وحدتی ظاهری که برای آثاری قابل شده‌اند. نادرستی این وحدت از آن روست که نمی‌گذارد تفاوت موجود در آن‌ها آشکار شود و دلیل این امر همان اعتقاد اسطوره‌ای است که بنا بر آن ادبیات پیشرفتی یکدست دارد که بریدگی‌های ناگهانی موجود در شکل‌بندی‌های گوناگون اجتماعی در آن تأثیری ندارد. درست به همین صورت، مفهوم «مؤلف» نیز مقوله‌ای تاریخی است: «حتی در همین تمدن خود ما متن همیشه نیاز به مؤلف نداشته است؛ زمانی بوده که همین متن‌ها که ما امروز آن‌ها را «ادبی» (داستان، حکایت عامیانه، حماسه و تراژدی) می‌نامیم، پذیرفته و پخش می‌شدند و ارزش خود را پیدا می‌کردند بدون آن که کسی درباره مؤلف آن‌ها چیزی بپرسد» (فوکو، ۱۹۶۹). علت همراه شدن متن و مؤلف چیزی جز شرایطی گفتمانی نبوده که خود نیز ممکن

خود به دنبال محور موضوع بیانی‌اند (آثار جان اشبری و تامس پینچن، نویسندگان آمریکایی، از این زمره‌اند). به‌طور کلی، کارهای انجام شده حول محور مفهوم گفتمان سبب شده است که بتوان درباره مفهوم شکل ادبی بازاندیشی کرد. نظریه گفتمان اثر ادبی را هماهنگی زیباشناختی آرمانی می‌داند و یا اینکه آن را راه حلی آرمانی برای تنش‌های روان‌شناختی مؤلف یا خواننده نمی‌انگارد، بلکه آن را موردی از نهاد تاریخاً متنوع ادبیات می‌داند که واسطه رابطه میان نویسنده و خواننده در شیوه‌ها و زمان‌های گوناگون است و از این رهگذر توزیع نامتعادل قدرت در جوامع را باز می‌تابد، دگرگون می‌کند یا با آن مبارزه می‌کند.

* این نوشته ترجمه مدخل Discourse از منبع زیر است:

Roger Fowler (ed). *Dictionary of Modern Critical Terms*, Routledge, 1987.

Bibliography

- Belsey, C., 1980. *Critical Practice*.
Burton, D., 1980. *Dialogue and Discourse*.
Coulthard, M., 1977. *Introduction to Discourse Analysis*.
Coulthard, M., and M. Montgomery, 1981. *Studies in Discourse Analysis*.
Easthope, A., 1983. *Poetry as Discourse*.
Foucault, M., 1969. *The Archaeology of Knowledge*, trans. 1972.
Foucault, M., 1969. "What is an author?"
Fowler, R., Hodge, R., Kress, G., and T. Trew, 1979. *Language and Control*.
Fowler, R., 1981. *Literature as Social Discourse*.
Gumperz, J., J., and D. Hymes, 1972. *Directions in Sociolinguistics*.
Halliday, M., A., K., and Hasan, 1976. *Cohesion in English*.
Halliday, M., A., K., 1978. *Language as Social Semiotic*.
Ohmann, R., 1971, "Speech, action, and Style," in S. Chatman (ed.), *Literary Style: A Symposium*.
Searle, J., R., 1969. *Speech Acts*.

